



The principle of causation based on judicial and administrative opinions

Zeraat. Abbas¹-Zeraat. Mohaddesh^{2*}-Faghih Abdillahi. Om Leyla³-
Zandiyeh. Zahra⁴

1: Professor of Law Department of Kashan University, Kashan, Iran.

2: PhD. student of Public Law, University of Qom, Qom, Iran: (Corresponding Author) (zeraatmohaddeshhhhh91@gmail.com)

3: PhD. student of Public Law, University of Qom, Qom, Iran.

4: PhD. student of Public Law, University of Qom, Qom, Iran.

Abstract: The most important part of every judicial and quasi-judicial verdict is its causation. Causation refers to the fact that the verdict should be justified, documented, and reasonable, and its legal and material elements should be stated. Verdicts without any causation do not mean anything and are rarely issued; however, there are several instances in which the verdict is issued incompletely or defectively. Given the scanty legal literature on causation defects in Iran, the present descriptive-analytic study compares and contrasts the laws of Iran and other countries to examine court and quasi-judicial verdicts. This study introduces the defects of causation along with its implementation guarantee. In addition, it examines the most important examples of causation. To this end, the current study investigates how this principle is used in the Iranian legal system. Fundamental causation defects of a verdict can invalidate it although the passed laws do not explicitly state this opinion. The findings indicate that causation invalidation could be considered as a judicial invalidation since evaluation authorities, e.g., appeal courts, the supreme court, and the administrative court of justice, are responsible for detecting fundamental defects.

Keywords Legal causation, Material causation, Causation defects, Invalidation.



فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۵ - شماره ۳۳ - زمستان ۱۴۰۲

صفحات ۶۹-۹۶ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۱/۰۶/۲۰ - بازننگری ۱۴۰۱/۰۸/۱۵ - پذیرش ۱۴۰۱/۰۸/۱۶

اصل تسبیب با محوریت آراء قضائی و اداری

عباس زراعت^۱/محدثه زراعت^۲/ام لیلا فقیه عبداللهی^۳/زهرا زندیه^۴

۱: استاد گروه حقوق، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

۲: دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)

۳: دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه قم، قم، ایران.

۴: دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه قم، قم، ایران.

چکیده: مهم ترین بخش هر رأی قضایی و شبه قضایی، بخش تسبیب آن است به این معنا که رأی، باید موجه، مستند و مدلل باشد و اسباب قانونی و مادی آن بیان گردد. رأی فاقد تسبیب به منزله عدم رأی است و به ندرت اتفاق می افتد که چنین آرائی صادر شود اما موارد فراوانی وجود دارد که تسبیب به شکل ناقص یا معیوب صورت می گیرد. از آنجا که در ادبیات حقوقی ایران منابع کافی در خصوص عیوب تسبیب وجود ندارد، این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی تلاش کرده است از طریق تطبیق قوانین داخلی با خارجی به بررسی آرای دادگاه ها و مراجع شبه قضایی پردازد. در این مقاله ضمن معرفی عیوب تسبیب همراه با ضمانت اجرای آن، مهم ترین مصادیق عیوب تسبیب نیز مورد بررسی قرار می گیرد. سوال اصلی تحقیق آن است که این قاعده در رویه قضایی ایران چگونه مورد استفاده قرار می گیرد. عیوب تسبیب چنانچه جوهری و اساسی باشد، موجب بطلان رأی می شود اما حکم صریحی در قوانین موضوعه بیان نشده است. نتایج نشان می دهد بطلان تسبیب در نظام حقوقی ایران از نوع بطلان قضایی است زیرا تشخیص عیوب اساسی بر عهده مراجع ارزیابی کننده رأی یعنی دادگاه های تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری می باشد.

کلیدواژه: تسبیب قانونی، تسبیب مادی، عیوب تسبیب، بطلان.

- زراعت، عباس؛ زراعت، محدثه؛ فقیه عبداللهی، ام لیلا؛ زندیه، زهرا (۱۴۰۲). اصل تسبیب با محوریت آراء قضائی و اداری. *مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان*، شماره ۳۳، صفحات ۶۹-۹۶.

Doi: [10.22075/feqh.2022.28377.3379](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.28377.3379)

مقدمه

تسبیب به معنای بیان جهات مادی و قانونی حکم است. هر حکمی مشتمل بر سه قسمت می‌باشد: قسمت مقدمه که مشخصات طرفین دعوا و قاضی و گردش کار را بیان می‌کند، قسمت تسبیب که نشان می‌دهد صادر کننده رأی به استناد کدام قانون و دلایلی رأی را صادر کرده است و سرانجام قسمت نتیجه که تصمیم دادگاه برای مجازات یا برائت یا محکومیت را بیان می‌کند. تسبیب را از آن جهت، تسبیب نامیده‌اند که سبب و علت رأی را بیان می‌کند. جهات قانونی یا واقعی که در رأی بیان می‌شود زمینه ارزیابی آن در مراجع بالاتر را فراهم ساخته و طرفین دعوا را در مورد صحت رأی متقاعد می‌سازد؛ بنابراین بخش مهم رأی تلقی می‌گردد. تسبیب مورد نظر در آراء و تصمیمات اداری مانند آراء قضائی، تسبیبی است که صحیح و کامل باشد؛ بنابراین تسبیب معیوب مانند آن است که رأی، فاقد تسبیب باشد. البته عیب، دارای درجات گوناگونی است و در نتیجه، ضمانت اجرای یکسانی برای تمامی آنها وجود ندارد بلکه ممکن است گاهی عیب تسبیب، موجب بطلان رأی شده و گاهی لطمه به اساس رأی وارد نکند؛ پس ضرورت دارد مبحثی نیز در مورد عیوب تسبیب گشوده شده و ضمانت اجرای آنها مشخص گردد. به عنوان مثال، شعبه ۱۸ دیوان عدالت اداری، رأی صادره از هیئت حل اختلاف کار را به دلیل عدم ذکر مواد قانون کار ابطال نموده است؛ پس این قاعده در آراء اداری نیز باید رعایت شود.

تسبیب معیوب، در مقابل تسبیب صحیح قرار دارد و اساساً برای فهم معنای یک اصطلاح می‌توان اصطلاح مقابل آن را فهمید. تسبیب صحیح، تسبیبی است که به صورت کامل و تام انجام می‌شود و اصل بحث بیانگر آن است که تسبیب در آراء و تصمیمات مراجع قضائی و دادگاه های اداری به صورت صحیح و کامل انجام می‌شود و خلاف آن باید اثبات شود. تسبیب معیوب، تسبیبی است که کامل و تام نباشد؛ یعنی فاسد و بی اعتبار باشد و چنان چه ادعای باطل و فاسد بودن حکمی بشود، نیاز به اثبات دارد. بر این اساس، ادعای معیوب بودن تسبیب مانند هر عمل حقوقی دیگر، ادعای

خلاف اصل (با فرض اصل عملی بودن اصاله الصحه) و ظاهر (با فرض اماره بودن اصاله الصحه) می‌باشد و شخصی که مدعی آن است باید دلیل بیاورد و کسی که ادعای صحّت تسبیب را می‌نماید مطابق اصل و ظاهر، سخن می‌گوید و عنوان «منکر» را دارد؛ بنابراین نیازی به اثبات صحّت تسبیب ندارد، چون نافی را نفی، کافی است. کسی که ادعای معیوب بودن تسبیب را دارد، نباید به صورت کلی آن را ادعا کرده بلکه باید تصریح نماید که کدام قسمت از تسبیب، معیوب است و دلایل معیوب بودن آن چیست؟

ماده ۴۳۳ قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و ماده ۴۶۴ این قانون عدم تسبیب را یکی از عیوب آراء دانسته اند، همانگونه که ماده ۴۳۸ قانون آئین دادرسی مدنی همین عیب را در مورد آراء مدنی بیان کرده است. همچنین ماده ۲۷۹ قانون آئین دادرسی کیفری، تسبیب را در کیفرخواست لازم دانسته است و ماده ۳۷۸ و ۴۵۵، استناد به قانون و استدلال را ضروری می‌دانند. ماده ۴۵۷ و ۴۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضمانت اجرای فقدان یا عیوب تسبیب را بطلان رأی دانسته است.

قانونگذار داخلی، ملاک عیب را اهمّیت آن و میزان صدمه ای می‌داند که به مفاد رأی مخصوصاً بخش استدلال ها و استناد به قانون وارد می‌کند و رأی از نظر شکلی و ماهوی ایراد داشته باشد. ممکن است حکم و دستور صادره از سوی مرجع اداری، به کلی فاقد تسبیب بوده و مقام رسیدگی کننده به هر دلیلی اسباب مادی یا قانونی را در رأی خودش ذکر نکند؛ مانند این که گمان کند نیازی به تسبیب نیست یا با تکیه بر علم شخصی خودش تصمیم بگیرد (ابراهیم، ۲۰۰۱: ۴۴۵/۱). اگر عیب در خارج رأی هم برطرف شده باشد کافی است اما حتماً باید در پرونده اثری از آن وجود داشته باشد. تسبیب به رغم این که از سوی قانونگذار، الزامی دانسته شده است یک قاعده اصولی نیز هست؛ بنابراین، اصل بر آن است که تسبیب صورت گیرد و منظور از تسبیب، تسبیب صحیح است، زیرا الفاظ به معنای صحیح آنها حمل می‌شود. از آنجا که تسبیب

یک قاعده کلی است به ندرت اتفاق می افتاد که رأیی به کلی فاقد تسبیب باشد (محمد المصاروه، ۲۰۱۰: ۱۸۴).

عیب جزئی نیز ممکن است جوهری و اساسی باشد، به گونه‌ای که اگر مورد رسیدگی قرار گیرد نتیجه رأی را تغییر دهد. در عیب جزئی تسبیب گرچه فرض بر آن است که تسبیب صورت گرفته است اما کامل نیست و در مورد تأثیر چنین تسبیبی نمی‌توان به صورت کلی نظر داد. اگر تسبیب قانونی یا تسبیب مادی به صورت کامل انجام شده باشد اصولاً موجب بطلان رأی می‌شود؛ مانند این که قاضی ادله و جهات رد آنها را کامل بیان کند (تسبیب مادی)، اما مواد قانونی را به کلی بیان ننماید (عدم تسبیب قانونی) یا بالعکس؛ البته در این موارد نیز تردیدهایی وجود دارد؛ مثلاً اگر قاضی به هیچ ماده قانونی اشاره نکند اما مفاد قانون را در رأی ذکر کند، باطل دانستن رأی دشوار است و اگر دعوی در مرحله تجدیدنظر مطرح گردد فقط به ماده قانونی اشاره می‌شود و مفاد رأی تأیید می‌گردد. شاید بتوان این حالت را به منزله عیب کلی تسبیب دانست، زیرا تسبیب مادی و قانونی، دو تسبیب جداگانه هستند که اگر هر کدام از آنها بیان نشود، به کلی تسبیب صورت نگرفته است؛ پس تسبیب جزئی به معنای آن است که هر یک از دو نوع تسبیب در رأی بیاید منتها به صورت ناقص و جزئی باشند، مانند این که قاضی به جای دو ماده قانونی، فقط یک ماده را ذکر کند، یا این که به جای سه دلیل، فقط یکی از آنها را بیاورد. ضمانت اجرای چنین عیبی نیز حسب مورد تعیین می‌گردد؛ مانند این که قاضی، یک دلیل را فراموش کند اما اعتبار دلایل ذکر شده چنان قوی و معتبر باشد که لطمه‌ای به صحّت و موجّه بودن تصمیم وارد نکند. در این خصوص، چند اثر داخلی و خارجی وجود دارد؛ از جمله کتاب بطلان قضائی، اثر عباس زراعت انتشارات میزان و کتاب تسبیب الاحکام اثر یوسف محمد المصاروه انتشارات المکتبه القانونیه و کتاب های آئین دادرسی مدنی و کیفری و اداری که البته به صورت فهرست وار این موضوع را بررسی کرده اند، اما به صورت خاص در مورد بکارگیری قاعده در آراء دادگاه های قضائی و اداری تحقیقی انجام نشده است.

۱- مصادیق عیوب تسبیب

منظور از عیوب تسبیب آن است که یک رأی قضائی یا اداری، فاقد مستندات قانونی و شرعی باشد؛ در حالی که اصل ۱۶۷ قانون اساسی تأکید دارد که آرای دادگاه‌ها باید مستند به قانون و دلیل باشد و اصل ۱۶۷ نیز تأکید می‌کند، حتی اگر قانونی وجود نداشته باشد قاضی باید با مراجعه به منابع شرعی، رأی را به صورت مستند صادر نماید. پس اگر حکمی فاقد اسباب قانونی و شرعی و مادی باشد حکم معیوب به حساب می‌آید و باطل است. مهم‌ترین مصادیق عیوب تسبیب که ممکن است در آراء رخ دهد، به شرح زیر می‌باشد:

۱-۱- عیب عدم استناد به قانون

تسبیب را به تسبیب حکمی یا قانونی و تسبیب موضوعی یا مادی تقسیم کرده‌اند. تسبیب نوع اول بدین معناست که دادرس باید قانون مستند رأی خود را ذکر کرده و درباره نحوه شمول آن، استدلال کند. ممکن است گفته شود قانون حاکم بر هر موضوع، در واقع مشخص است و با تحقیق و بررسی می‌توان به آن دست یافت؛ بنابراین عدم ذکر قانون، عیب جوهری و اساسی نیست تا موجب بطلان رأی شود اما از آنجا که تسبیب، یک حکم آمره مربوط به نظم عمومی است و در قانون نیز به عنوان یک تکلیف آمده است نمی‌توان آن را فاقد ضمانت اجرای بطلان دانست. موارد فراوانی وجود دارد که مراجع قضائی یا شبه قضائی دچار چنین خطایی شده‌اند؛ مانند رأی شماره ۲۷۳-۱۳۹۵/۴/۲۹ که هیئت عمومی دیوان عدالت اداری، بخشی از ماده ۵ پیوست شماره یک آیین‌نامه ارتقای مرتبه اعضای هیئت علمی، مصوبه وزیر علوم را ابطال نموده است بدون این که به ماده قانونی خاصی اشاره کند: «نظر به لزوم هماهنگی و تناسب بین تخصص اعضای هیئت ممیزه با تخصص عضو هیئت علمی متقاضی ارتقای رتبه، آن قسمت از بند ۳ ماده ۵ ابطال می‌شود.» یکی از مصادیق این تسبیب معیوب، همان رأی وحدت رویه‌ای است که در مقدمه به آن اشاره شد: «آراء صادره از هیئت‌های رسیدگی به

تخلفات اداری علی القاعده باید مبتنی بر دلایل متقن، معتبر، ضوابط شرعی و قانونی باشد و صدور رأی بدون رعایت قاعده فوق الذکر که از اصول بدیهی و داوری می‌باشد، موافق مقررات و موازین قانونی نیست.» عجیب است که هیئت عمومی دیوان عدالت اداری که بالاترین دادگاه اداری است و در این رأی توصیه به رعایت قاعده تسبیب نموده، خودش قاعده را نقض کرده است.

تسبیب را با دو عبارت: «استناد» و «استدلال» توصیف می‌کنند که عبارت نخست منصرف به تسبیب قانونی است؛ یعنی قاضی باید رأی خود را مستند به موادی از قانونی نماید که نقض شده است. عدم استناد به قانون ممکن است به صورت کلی باشد؛ یعنی به هیچ قانونی استناد نگردد و ممکن است به صورت جزئی باشد یعنی تمامی قوانین، مورد استناد قرار نگرفته و یا ممکن است تفسیر و توجیه قانون، ایراد داشته باشد و یا اشتباهی به قانون دیگری استناد شده باشد که حاکم بر موضوع نیست. همچنین ممکن است مفاد حکم با مفاد ماده استنادی تعارض داشته باشد؛ مثلاً دادگاه به قانونی استناد نماید که مجازات حبس و جزای نقدی را تعیین کرده است، اما فقط حکم به حبس یا جزای نقدی بدهد. این حالت، موجب بطلان رأی و تخلف انتظامی قاضی خواهد بود (حکم شماره ۳۷۹۲-۱۳۲۴ دادگاه انتظامی قضات). عدم استناد به قانون در صورتی که مجازات تغییر نیابد، عیب اساسی نیست (کشاورز صدر، ۱۳۴۸: ۴۵۳) این حکم از نص ماده ۴۵۷ قانون آئین دادرسی کیفری نیز قابل استنباط است: «اگر رأی تجدیدنظر خواسته از نظر تعیین نوع و میزان مجازات، تطبیق عمل با قانون ... متضمن اشتباهی باشد که به اساس رأی لطمه وارد نسازد ... دادگاه تجدیدنظر استان، رأی را اصلاح و آن را تأیید می‌کند.» در مورد لطمه به اساس رأی نمی‌توان ملاک قطعی و مشخصی را ارائه داد بلکه یک اشتباه مانند عدم استناد به قانون صحیح، ممکن است به اساس حکم لطمه وارد کند و ممکن هم است که لطمه‌ای وارد نکند (رحمدل، ۱۳۸۹: ۳۱).

۲-۱- عیب اشتباه در تفسیر قانون

عیب در تسبیب قانونی، گاهی بدین صورت است که قانون مستند تصمیم به کلی بیان نمی‌شود و گاهی به این شکل است که قاضی به قانونی استناد می‌کند که ارتباطی با موضوع ندارد (اشتباه در تطبیق با قانون) و گاهی به صورت استنباط ناصحیح از قانون می‌باشد. مثال حالت اخیر، آن است که قاضی واژه اسلحه را در مواد مربوط به سرقت مسلحانه منحصر در اسلحه گرم بداند و سرقت با استفاده از چاقو و قمه را سرقت ساده به حساب آورده و مجازات آن را اعمال کند (زراعت، ۱۳۹۰: ۳۶). اشتباه در تفسیر قانون نیز در حقیقت، مخالفت با قانون است (تسبیب قانونی) و برای تعیین ضمانت اجرای آن باید شدت و حدت اشتباه را بررسی کرد و گاهی اشتباه در درجه‌ای از اهمیت نیست که رأی را باطل سازد.

تفسیر قانون به معنای کشف اراده قانونگذار است که اقسام مختلفی دارد و تابع قواعد و احکام فراوان و در عین حال، ظریفی است. قاضی حق ندارد به بهانه اجمال یا تعارض قانون، از تصمیم‌گیری امتناع بورزد و حتی اگر قانون خاصی برای موضوع وجود نداشته باشد، باید به اصول و قواعد حقوقی یا شرع مراجعه نمود (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۱/۱۴۹). اصل ۱۷۳ قانون اساسی، قاضی را ملزم کرده است که قوانین و مقررات را تفسیر قضائی کند و البته تفسیر قوانین کیفری، اهمیت و حساسیت بیشتری دارند (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۷۶). در تفسیر قوانین کیفری، قواعد زیادی وجود دارد مانند تفسیر مضیق، تفسیر به نفع متهم، قاعده درأ، ممنوعیت تفسیر قیاسی و ... گاهی دیده می‌شود که قضات با عدم استنباط صحیح از این قواعد، تفسیر اشتباهی از قوانین ارائه می‌دهند که به ضرر جامعه یا متهم است. آن چه در تفسیر قانون باید مورد توجه جدی قرار بگیرد، آن است که قاضی اراده قانونگذار را کشف کند (تفسیر منطقی) و از اعمال سلیقه شخصی خود پرهیز نماید (نوربها، ۱۳۸۳: ۱۷۳). یکی از موارد مشتبه در تفسیر، خلط میان عنوان «مضیق و نفع متهم» است، زیرا گفته می‌شود که اصل بر تفسیر مضیق و محدود می‌باشد (صانعی، ۱۳۷۴: ۱/۱۱۵) اما باید توجه داشت که اصل، نفع متهم می‌باشد و این که عبارت «تفسیر

مضیق به نفع متهم» شهرت یافته به خاطر آن است که تفسیر مضیق غالباً به نفع متهم می‌باشد اما در مواردی که تفسیر موسع به نفع متهم باشد باید قانون را موسع تفسیر نمود، البته مشروط بر آن که خلاف اراده قانونگذار نباشد. به عنوان مثال، قانونگذار، شهادت دروغ در دادگاه را مستوجب مجازات دانسته است (ماده ۶۵۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰)؛ اما دادگاه نمی‌تواند شهادت دروغ در دادسرا یا پاسگاه انتظامی را نیز مشمول این ماده قرار دهد یا کارشناسی و ترجمه دروغ را به آن ملحق کند، چون به ضرر متهم است اما اگر قانونگذار، مستی در حالت ارتکاب جرم را رافع مسئولیت بداند می‌توان تفسیر قیاسی موسع نمود و بی‌ارادگی ناشی از مصرف مواد مخدر را نیز رافع مسئولیت دانست.

۱-۳- عیب خطای در استنباط

تسبیب به معنای آن است که قاضی، اسباب مادی و قانونی را ذکر کرده و از آنها نتیجه منطقی بگیرد. ممکن است وی در استنباط خویش دچار خطا شده باشد که این عیب نیز جزو عیوب اساسی و جوهری است. خطای در تسبیب قانونی مانند این که در تطابق واقعه با قانون دچار اشتباه شود و خطای در تسبیب مادی مانند آن است که به جرح شاهدان توجهی نکرده باشد. قاضی به منزله مجتهدی است که بر اساس ادله و منابع فقهی، فتوایی را صادر می‌کند؛ بنابراین باید قواعد استنباط را بداند و آنها را به شکل صحیحی مورد استفاده قرار دهد.

ممکن است استدلال‌هایی که قاضی برای تطبیق رفتار فیزیکی با عنوان قانونی انجام داده است حکایت از آن داشته باشد که رفتار متهم با عنوان «مقدمه جرم» تطبیق می‌کند اما در مقام استنتاج، حکم به مجازات شروع در جرم بدهد یا استدلال دادگاه در راستای معاونت در جرم باشد اما مجازات مباشرت را بر آن تحمیل کند. همچنین ممکن است قاضی گمان کند که عملیات مرتکب از نوع تسبیب است و مجازات تسبیب را اعمال کند در حالی که متهم، مرتکب مباشرت شده باشد.

ممکن است قاضی، استنباط و استدلال خود را که بر مبنای آن تصمیم گرفته است، در قسمت تسبیب ذکر نکند اما تصمیم وی صحیح باشد. به عنوان مثال، ماده قانونی را ذکر نکند یا در تسبیب مادی، دلیل تصمیم را نیاورد؛ مانند این که شاهد، قرابت با متهم داشته باشد اما قاضی به این جهت ردّ نکند، زیرا شاهد به نفع متهم، شهادت نداده است. در این صورت، قاضی باید استدلال می‌کرد که چون شهادت به نفع خویشاوند نبوده است، خویشاوندی وی سبب جرح شاهد نمی‌شود. در این حالت می‌توان استدلال کرد که گرچه استدلال، بیان نشده است اما ایرادی ندارد هر چند ممکن است گفته شود باید استدلال بیان گردد تا قابلیت ارزیابی داشته باشد.

استنباط احکام حقوقی مانند استنباط احکام شرعی است؛ بنابراین قاضی باید از منابع حقوقی مانند قانون، عرف و رویه قضائی حکم موضوع دعوا را پیدا کند و از این جهت، شباهت‌هایی با تفسیر دارد. هدف استنباط و تفسیر، کشف اراده قانونگذار یا شارع می‌باشد اما در تفسیر، معمولاً اراده قانونگذار از متون قانونی، به دست می‌آید در حالی که استنباط کننده از منابع متعددی استفاده می‌کند. بسیاری از فقها عقیده دارند که خداوند برای هر موضوعی، حکمی قرار داده و دلیل آن حکم را نیز بیان کرده است؛ بنابراین مردم باید به کسانی مراجعه کنند که توان استنباط احکام موضوعات از دلایل را دارند (استرآبادی عاملی، ۱۴۲۶، ۷۵). اما قاضی در مقام چنین استنباطی نیست هر چند فقها، شرط اجتهاد را برای قاضی لازم دانسته‌اند تا چنین توانی داشته باشد. در حال حاضر که قضات، مأذون هستند قدرت استنباط در حدّ اجتهاد را ندارند اما به هر حال بایستی توان استنباط منطقی از قانون و قواعد عقلانی را داشته باشند. آن چه از استنباط به معنای اجتهاد به دست می‌آید، حکم شارع است اما آن چه از استنباط به معنای قضاوت و تسبیب حاصل می‌گردد، حقیقت و عدالت است که باید تلاش کامل صورت گیرد تا اشتباهی صورت نگیرد؛ اما به هر حال، قاضی هرچقدر هم عالم و عادل باشد احتمال خطای او وجود دارد و ممکن است دچار خطا شود و تسبیب معیوبی را ارائه دهد.

۱-۴- تحریف اسباب

ممکن است قاضی، اسباب حکم را تعریف نماید، به گونه‌ای که معنای دیگری از آنها استنباط گردد. تحریف اعم از این که عمدی یا سهوی باشد تسبیب را معیوب می‌سازد؛ زیرا بطلان، یک حکم وضعی است و در احکام وضعی، عمدی بودن نقشی ندارد.

اگر تحریف، عمدی باشد علاوه بر ضمانت اجرای بطلان، ضمانت اجرای کیفری و انتظامی نیز در پی دارد. تحریف، شکل‌های گوناگونی دارد که ممکن است موجب بطلان رأی گردیده و یا تأثیری در بطلان نداشته باشد. به عنوان مثال، ممکن است قاضی در رأی خود ذکر کند که گواهان سوگند یاد کرده‌اند در حالی که سوگند نخورده باشند یا بیان نماید که ادله در جلسه دادرسی مورد رسیدگی قرار گرفته است، در حالی که به آنها رسیدگی نشده باشد. این دو تحریف، موجب بطلان رأی است؛ زیرا مربوط به قواعد آمره است اما اگر سخنان شاهد به گونه دیگری نوشته شده باشد که در استنباط تأثیری ندارد عیب اساسی محسوب نمی‌شود؛ مانند این که اسامی شاهدان را به جای یکدیگر بیان کرده باشد و یا تاریخ وقوع جرم، اشتباهی بیان شود. در حالت اخیر، چنان چه عمده‌تأثیر تاریخ وقوع جرم، زودتر اعلام گردد تا جرم مشمول مرور زمان قرار گیرد، موجب بطلان قرار موقوفی تعقیب خواهد بود اما اگر جابجایی تاریخ جرم، تأثیری در تصمیم دادگاه نداشته باشد رأی را باطل نخواهد کرد.

تحریف اسباب، ممکن است رأساً توسط قاضی صورت گیرد یا طرفین دعوا، اسناد تحریف شده را در اختیار وی قرار دهند. به عنوان مثال، چنان چه شاکی، دعوای ابطال تصمیمات مشتکی عنه مبنی بر قطع حقوق بورس وی را مطرح نماید اما قاضی به استناد دفاعیات مشتکی عنه اعلام کند که حقوق بورس وی قطع نشده است در حالی که واقعاً حقوق شاکی قطع شده باشد. البته در اینجا بحثی مطرح می‌گردد مبنی بر این که قاضی اداری باید مانند قاضی مدنی، خود را به استناد این که دعوی در ملکیت خواهان می‌باشد، محدود در خواسته شاکی نماید بدون این که حق تفسیر آن را داشته باشد؛ یا

مانند قاضی کیفری است که اراده واقعی شاکی را جستجو می کند بدون این که مقید به عبارات و الفاظ شاکی باشد. چنین دعوایی در دیوان عدالت اداری مطرح شده در حالی که خواسته واقعی شاکی، استخدام وی در اداره مشتکی عنه بوده است اما عنوان شکایت را اشتباهی «ابطال تصمیم مشتکی به لغو بورسیه» قرار داده است. شعبه بدوی، حکم به نفع وی داده است اما شعبه ۲۶ تجدیدنظر دیوان در رأی شماره ۲۵۳۴-۱۸/۰۹/۱۳۹۹، رأی را نقض نموده است، زیرا خواسته شاکی با مفاد رأی یکسان نیست. به نظر می رسد دادگاه اداری از این جهت شبیه دادگاه کیفری است و می تواند بر اساس اراده واقعی شاکی تصمیم بگیرد مگر این که تعارض اساسی وجود داشته باشد. تمامی دادگاه ها از نظر دادرسی تابع اصول و قواعد یکسانی هستند؛ از جمله اصل مستند سازی آراء دادگاه ها که در تمامی دادگاه های حقوقی، کیفری و اداری لازم الاجراست.

۱-۵- عیب تعارض اسباب

تسبب عم از این که مادی یا قانونی باشد، مجموعه ای از اسباب و ادله است که در کنار یکدیگر قرار گرفته و میان آنها ارتباط برقرار می شود تا به نتیجه خاصی رسیده شود. این ارتباط باید هماهنگ و متوازن بوده و تعارض یا تناقضی میان ارکان تسبب وجود نداشته باشد. اسباب و ارکان تسبب، کامل کننده یکدیگر هستند؛ بنابراین اگر یکدیگر را نفی یا رد کرده و متعارض باشند تسبب معیوبی رخ خواهد داد (المحمد اکیلانی، ۲۰۰۲: ۳۵۲). ممکن است قاضی، دعوی را ابتدا به یک کارشناس و سپس به هیئت کارشناسی ارجاع دهد و کارشناسان، نظرات متعارضی داده باشند و قاضی بدون این که توجیهی ارائه دهد، نظر کارشناس اولیه را بر نظر هیئت کارشناسی ترجیح دهد. در این حالت، اگر مبنای رأی صرفاً نظریه کارشناسی باشد و نتوان مرجح بودن نظریه کارشناس اولیه را استنباط کرد، تسبب معیوب صورت گرفته است و حتی شاید بتوان گفت تسبیبی انجام نشده است، اما به هر حال در مورد بطلان یا عدم بطلان رأی، باید حسب مورد قضاوت کرد. ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر باید موجه باشد؛ به عنوان

نمونه، چنان چه در مثال بالا نظریه هیئت کارشناسی از آن جهت که تعداد آنها بیشتر است بر نظر کارشناس واحد، ترجیح داده شود عیب محسوب می شود و رافع تعارض آنها نیست. اگر قاضی در استدلال های خود دچار تعارض شود، تسبیب معیوب است اما نمی توان این عیب را به صورت مطلق، موجب بطلان رأی دانست بلکه ممکن است استدلال های دیگری برای صحّت رأی، صورت گرفته باشد. تعارض اسباب گاهی از سوی قاضی صادر کننده رأی است؛ مانند این که استدلال نماید جرم ارتكابی از نوع خیانت در امانت است و در عین حال، نسبت به ردّ عین حکم نداده و آن را منوط به تقدیم دادخواست ضرر و زیان نماید، زیرا در جرم خیانت در امانت، عین مال باید مستردّ شود و قاضی تکلیف به چنین حکمی دارد بدون این که نیاز به تقدیم دادخواست باشد (حکم شماره ۴۶۵۴-۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ دادگاه عالی انتظامی قضات) اما گاهی میان ادله تعارض وجود دارد و دادگاه توجّهی به ادله نکرده و یکی از دو دلیل متعارض را مبنای رأی خود قرار می دهد بدون این که تعارض را حلّ کرده باشد (حکم شماره ۱۳۰۳-۲۱ آبان ۱۳۱۲ دادگاه عالی انتظامی قضات).

ادله در اثبات کیفری، تسانندی هستند؛ یعنی مجموع آنها با کمک یکدیگر موجب قناعت وجدان می شوند، بنابراین نباید یکدیگر را نقض و دفع کنند بلکه باید مؤید هم باشند. اقرار در صورتی قابل استناد است که با قرائن و اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، تعارضی نداشته باشد اما اگر دلایل متعدّدی برای اثبات وجود داشته باشد تعارض اقرار با قرائن دیگر، لطمه ای بر اعتبار رأی وارد نمی کند؛ ولی در این صورت نمی توان اقرار را به تنهایی سبب حکم دانست.

۱-۶- عیب کلی بودن

تسبیب باید به صورت جزئی و خاصّ باشد؛ یعنی الفاظ و عبارت ها به شکل کلی و عامّ بیان نشود. این عیب به وفور در آراء قضائی و اداری دیده می شود؛ مانند رأی شماره ۱۶-۱۳۸۱/۱/۲۵ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری که درخواست ابطال رأی هیئت عمومی را با این عبارت کلی، ردّ کرده است: با عنایت به مقرّرات قانون دیوان عدالت

اداری در زمینه وظایف و مسئولیت های هیئت عمومی دیوان عدالت اداری و اعتبار آثار رأی آن هیئت اعتراض نسبت به قابل طرح و امعان نظر نمی باشد. در این رأی باید توضیح داده می شد که به موجب کدام یک از مواد قانونی، هیئت عمومی دیوان عدالت اداری، صلاحیت نقض آراء خودش را ندارد و البته، استدلال های حقوقی نیز در این مورد وجود دارد؛ از جمله قاعده فراغ دادرسی و این که هیچ مرجعی نمی تواند آراء خودش را مورد بازبینی قرار دهد و هیئت عمومی دیوان، عالی ترین مرجع رسیدگی به شکایات اداری می باشد و ... اما هیچ یک از این استدلال ها در رأی دیده نمی شود بلکه فقط با یک عبارت کلی، تسبیب صورت گرفته است.

ماده ۴ قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ صراحتاً قاعده ممنوعیت دادگاه از صدور حکم کلی را بیان کرده و مقرر داشته است که دادگاه ها باید در هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی، حکم صادر کنند. حکم کلی صادر کردن، شکل های گوناگونی دارد، مانند این که به صورت کلی گفته شود: بر اساس قانون مجازات اسلامی محکوم می گردد و هر سارقی محکوم به مجازات است و ... در تسبیب نیز باید از کلی گویی پرهیز کرد، مانند این که قاضی در مقام استدلال بنویسد: از محتویات پرونده، انتساب اتهام به متهم احراز می شود در حالی که باید دلایل انتساب اتهام به متهم، با تفصیل بیان گردد. یا در استناد به قواعد و اصول حقوقی به جای این که مشخص نماید که کدام اصل و قاعده حقوقی مورد نظر است به صورت کلی بنویسد: با استناد به قواعد حقوقی و اصول منطقی، حکم به محکومیت متهم داده می شود. یا بدون این که اسباب قناعت وجدان قاضی ذکر شود چنین قضاوت گردد: «از مجموع ادله و مستندات ارائه شده، قناعت وجدان بر گناهکار بودن متهم، حاصل می شود.» معمولاً در بخش تسبیب رأی، مرسوم است که پس از بیان مهم ترین ادله و مستندات پرونده، این عبارت نیز می آید: «و سایر

محتویات پرونده» که چنین عبارتی نیز نیکو نیست اما اگر ادله ذکر شده، موجب حصول قناعت وجدان شود ایراد اساسی که موجب بطلان رأی شود، نخواهد بود.

اگر دادگاه در رأی خود چنین بیاورد که مجموع اظهارات متهم و دفاعیات وی، کافی برای ردّ دلایل شاکی نیست، کفایت نمی کند بلکه دادگاه باید توضیح دهد که دفاعیات متهم چگونه قابلیت ردّ دلایل را نداشته است. همچنین اگر قاضی، ماده قانونی را بیان کند اما توضیح ندهد که این ماده چگونه شامل موضوع دعوا می شود، تسبیب معیوب به حساب خواهد آمد. اگر قاضی با استناد به این که موصی دچار بیماری متصل به مرگ بوده است وصیت وی را ردّ کند بدون این که توضیح دهد بیماری موصی، چه نوع بیماری بوده و چگونه متصل به فوت بوده است، مرتکب تسبیب معیوب شده است. شعبه دیوان عدالت اداری حقّ ندارد در رأی خود چنین بنویسد: «تصمیمی که مشتکی عنه اتخاذ نموده است مطابق با قانون بوده و ایرادهایی که شاکی مطرح کرده است مستند و مدلل نیست»؛ چنین تسبیبی، کلی و معیوب است و قابل ارزیابی نیست در حالی که فلسفه تسبیب، قابلیت ارزیابی رأی و احراز اعتبار آن است.

۱-۷- عیب فقدان دلیل در پرونده

قرار نیست تمامی دلایل و اسباب، در رأی آورده شود اما هر دلیلی که مورد استناد قرار می گیرد باید در پرونده وجود داشته باشد. حجیت یک رأی و تصمیم، حجیت جمعی است؛ یعنی متن رأی و مفاد پرونده به صورت جمعی و با کمک یکدیگر، اعتبار و حجیت را نشان می دهند. علمی که برای قاضی حاصل می شود، علم شخصی نیست و منظور از علم شخصی، علمی است که مستند به ادله موجود در پرونده نیست و امکان حصول آن برای هر شخص متعارفی ممکن می باشد. علم قاضی باید ناشی از دلایل و مستندات باشد که در پرونده وجود دارد تا این که مرجع بازبینی رأی نیز با مطالعه محتویات پرونده به چنین علمی دست یابد.

یکی از مطالبی که ممکن است در اینجا مطرح گردد آن است که اگر قاضی، علم خود را از محتویات پرونده دیگری به دست آورد آیا عیب تسبیب می باشد یا خیر؟ به

عنوان مثال، دادگاه تجدیدنظر، حکم بدوی را نقض نموده و قرار شکلی صادر می‌کند و خواهان مجدداً همان دعوا را در دادگاه بدوی مطرح نموده و دادرس به شهادت و نظریه کارشناس که در پرونده قبلی وجود دارد و بر اساس آن، استدلال کرده و تصمیم می‌گیرد. ممکن است گفته شود ادله دعوا باید در جلسه دادگاه و با حضور طرفین مورد بررسی و تناظر قرار گیرد؛ بنابراین نمی‌توان به دلایلی که در جلسه دیگری رسیدگی شده است استناد کرد. اما در پاسخ می‌توان گفت که این دعوی، دعوی جدیدی نیست بلکه همان دعوی قبلی است و دلیل نیز دلیل جدیدی نیست و اگر دوباره بررسی شود همان دفاعیات قبلی صورت خواهد گرفت. البته اگر تعداد طرفین دعوا، کاهش یا افزایش یافته باشند امکان طرح چنین ایرادی محتمل است، زیرا ایشان در دادرسی قبلی حضور نداشته و فرصت تناظر برای آنها فراهم نشده است.

عیب فقدان دلیل در پرونده ممکن است به صورت معکوس نیز وجود داشته باشد؛ بدین صورت که دلیلی در پرونده وجود داشته و دادگاه به آن توجه نکند. البته این در صورتی است که دلیل مزبور، معتبر بوده و قابلیت استناد داشته باشد؛ بنابراین چنان چه متهم در کلاتری اقرار کرده باشد و دادگاه به آن، استناد نماید عیب باطل کننده نیست؛ زیرا اقرار باید عندالحاکم باشد (حکم شماره ۲۸۱۹-۱۵ شهریور و حکم شماره ۲۸۵۸-۱۷ آبان ۱۳۱۸ دادگاه عالی انتظامی قضات)، البته بهتر است در چنین مواردی دادگاه در رأی برائت خویش توضیح دهد که چرا متهم را به رغم اقرار وی در کلاتری تبرئه کرده است؟

اگر دلیلی در پرونده ارائه شده باشد اما دادگاه بدون رسیدگی به آن، مستند رأی خود قرار دهد، عیب در تسیب به حساب می‌آید؛ مانند این که یکی از طرفین دعوی سندی را برای اثبات حقیقت خودش ارائه دهد اما دادگاه بدون این که آن را به طرف دیگر اطلاع داده و مطابق اصول به آن رسیدگی نماید مستند حکمش قرار دهد، تخلف

بوده و چنین تسبیبی، معیوب است (حکم شماره ۸۱۵-۲۵ دی ماه ۱۳۰۹ دادگاه عالی انتظامی قضات).

۱-۸- عیب جزمی نبودن تسبیب

تسبیب ممکن است جزمی و قطعی نباشد بلکه قاضی، رأی خود را بر اساس احتمالات و ظنیات، صادر کرده باشد و این عیب از عبارات های مبهم و نامشخصی که در رأی آمده است، فهمیده می شود (عباس العبودی، ۲۰۰۹: ۳۴۱). تسبیب باید به گونه ای باشد که نشان دهد قاضی به قناعت وجدان و علم عادی رسیده است و با شک و احتمال، نتیجه گیری نکرده است. به عنوان مثال، اگر متهم در دعوی جعل، ادعا کند که امضای ذیل ورقه، شبیه امضای او نیست و قاضی در رأی خود چنین استدلال کند که گرچه قواعد خط شناسی مانند لرزش دست و فاصله نقطه ها احتمال انتساب امضاء را تأیید می کند اما این امضاء از نظر شکلی با امضای انتسابی، تفاوت دارد؛ بنابراین متهم احتمالاً مرتکب جعل نشده است. چنین حکمی بر مبنای ظن و احتمال است و جزم آور نیست. صدور حکم بر اساس احتمالات و بدون حصول قناعت وجدان یقینی امری ناپسند و مذموم است، اما باید توجه داشت که یقین در اینجا به معنای جزم و علم قطعی نیست؛ چون چنین علمی به ندرت حاصل می شود.

هر قاضی نسبت به ادله ای که بررسی می کند، یکی از این سه حالت را پیدا می نماید؛ یا یقین و علم قطعی حاصل می کند یا دچار ظن می شود و یا شک به او دست می دهد. در حالت سوم باید اصل برائت را جاری سازد و در حالت نخست به علم خودش عمل می کند. حالت اول به ندرت برای انسان رخ می دهد و آن چه اصطلاحاً جزم و یقین نامیده می شود همان حالت دوم است و حالت دوم، درجات گوناگونی دارد که از ۵۱ درصد تا ۹۹ درصد را شامل می شود و از همین روی، ظن را به ظن معتبر و غیر معتبر تقسیم کرده اند. ظنی که نزدیک به یقین باشد علم عادی یا ظن معتبر نامیده می شود و قاضی بر اساس احتمال هایی که می دهد، درجه ظن خودش را به دست می آورد. اگر تسبیب، موجب ظن ضعیف شود اعتباری ندارد؛ مانند این که قاضی چهل درصد احتمال

بدهد که دچار خطا شده است و شصت درصد احتمال بدهد که به واقعیت رسیده است. ظن معتبر، ظنی است که برای هر شخص متعارفی حاصل شود و احتمال مطابقت آن با واقع، قوی تر از احتمال عدم مطابقت با واقع باشد. به عنوان مثال، اگر خواهان، سندی ارائه دهد و آن را منتسب به خواننده بداند و دادگاه با بررسی های کاملی که انجام می دهد نود درصد احتمال بدهد که سند منتسب به متهم بوده و ده درصد احتمال عدم انتساب آن را بدهد، دادگاه می تواند در بخش تسبیب رأی، استدلال نماید که قناعت وجدان پیدا کرده است، زیرا ده درصد احتمال خلاف، خدشه ای بر اعتبار ظن حاصل شده وارد نمی کند (الفراء و الغرباوی، ۲۰۱۴: ۱۰۳).

یکی از مشکلاتی که در بحث علم قاضی وجود دارد، شخصی یا نوعی بودن آن است. افراد بر حسب این که زود باور بوده و سریع، یقین پیدا می کنند (کثیر القطع) و یا دیر، یقین پیدا کرده و غالباً دچار شک و تردید می شوند (کثیر الشک) متفاوت هستند. حال ممکن است چنین وضعیتی در قاضی بدوی و قاضی تجدیدنظر، متفاوت باشد و قاضی تجدیدنظر، علمی را که برای قاضی بدوی، حاصل شده است به دست نیاورد و در نتیجه، نتواند رأی را تأیید کند. بر همین اساس، گفته می شود که ملاک برای حصول علم عادی، اشخاص متعارف و معمولی هستند و نمی توان به افراد کثیر الشک یا کثیر القطع اعتماد کرد.

۱-۹- عیب منطقی نبودن تسبیب

تسبیب باید منطقی باشد؛ بدین معنا که میان استدلال ها و نتیجه، رابطه منطقی و قابل قبولی وجود داشته باشد. چنان چه ادله ای که به آنها استناد شده است با یکدیگر تعارض داشته باشند یا نتوان میان آنها تسلسل و رابطه مناسبی برقرار کرد، تسبیب معیوب و غیر قابل قبولی صورت گرفته است (ابوالرضا، ۱۹۸۰: ۶۷۶). تسبیب نیاز به عملیات استدلال دارد و استدلال به معنای آن است که از مقدمات و داده های معین به نتیجه معلوم و مشخص رسیده شود. استدلال راه های گوناگونی دارد و علم منطقی وظیفه صحیح فکر

کردن و درست به نتیجه رسیدن را یاد می‌دهد؛ بنابراین قاضی باید علم منطق و قواعد آن را بداند تا دچار خطا نشود. عملیات استدلال، گاهی پیچیده و ظریف است و همان‌گونه که در مقدمه آمد نتیجه جزئی از استدلال و تسبیب است و اگر دقت نشود ممکن است مقدمات موجود به نتایج غیر معقولی منتهی شود (الشواری، بی تا: ۲۲۹).

تسبیب به معنای آن است که از یک یا چند مقدمه (داده)، نتیجه‌ای به دست آید به گونه‌ای که میان مقدمه و نتیجه، رابطه علیت وجود داشته باشد. تسبیب منطقی بدان معناست که رابطه صحیح و درستی میان علت و معلول برقرار بوده و مغالطه‌ای صورت نگرفته باشد. به عنوان مثال، اگر استدلال‌های دادگاه مبتنی بر آن باشد که متهم، مرتکب تعدد جرم شده است اما نتیجه که همان تعیین مجازات می‌باشد، مجازات جرم واحد را نشان دهد، چنین استدلالی غیر منطقی و معیوب است. به عنوان مثال، اگر دعوی خلع ید و قلع بنا مطرح گردد، دادگاه نمی‌تواند نسبت به خواسته اول، حکم به خلع ید بدهد اما در مورد قسمت دوم، دعوی را رد کرده و خواننده را محکوم به خرید موضوع دعوا نماید. اگر دادگاه غصبی بودن تصرفات را بپذیرد باید تبعات آن را نیز بپذیرد.

منطقی بودن را می‌توان معادل یا نزدیک به عقلانی بودن نیز دانست که دارای معانی مختلفی همچون منصفانه، عاقلانه، عملی، قابل قبول بودن، مناسب و متعادل می‌باشد (زارعی و شجاعیان، ۱۳۹۳: ۱۰۷). پس منطقی نیست که شعبه دیوان عدالت اداری، حکم به استخدام افرادی در سمت هیئت علمی دانشگاه بدهد بدون این که صلاحیت علمی و عمومی آنها توسط مراجع مربوطه تأیید شود و تأیید علمی آنها برای بورس شدن را کافی بداند. همچنین منطقی نیست که دیوان عدالت رأی بدهد تا دانشجویی که صلاحیت علمی وی توسط هیئت تعیین صلاحیت علمی، رد شده است به عنوان دانشجوی دکتری پذیرفته شود، زیرا این امور، ماهیت علمی دارد و شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز در ماده واحده مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۲ دیوان عدالت اداری را از اتخاذ تصمیم نسبت به شئون علمی و آموزشی و پژوهشی منع کرده است. مضافاً بر این که ماده ۶۴ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری نیز بر این امر تأکید دارند. در

مواردی که به موجب قانون یا مصوبه ای لازم الاجراء، تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت های علمی، تخصصی، امنیتی و گزینشی به عهده کمیسیون یا هیأت هایی واگذار شده باشد، شعب دیوان فقط از جهت رعایت ضوابط قانونی و تطبیق موضوع و فرآیند بررسی آن بر اساس قانون یا مصوبه رسیدگی می کنند و در صورت شکایت شاکی از حیث تشخیص موضوع، شعبه رسیدگی کننده موظف است حسب مورد پس از ارجاع پرونده به هیأت کارشناسی تخصصی ذیربط که توسط شعبه تعیین می گردد با کسب نظر آنان، مبادرت به انشاء رأی نماید.

۲- کافی نبودن تسبیب

تسبیب باید کافی باشد؛ یعنی اسباب و توجیهاتی که در رأی بیان می شود برای قانع کردن هر فرد متعادلی کفایت کند به گونه ای که وقتی آن دلایل و اسباب را مطالعه کند بدون احتیاج به توضیح بیشتر یا مراجعه به محتویات پرونده به همان نتیجه برسد. به عنوان مثال، اگر در قسمت تسبیب رأی، دلایل یک طرف دعوا بر دلایل طرف دیگر ترجیح داده شده است توجیه کافی برای علت ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر وجود داشته باشد. این توجیه ها باید روشن و بدون ابهام باشد و موجب قناعت وجدان شود.

کافی نبودن تسبیب در صورتی جوهری و اساسی است که به نحوی جبران نشده باشد اما اگر با مطالعه پرونده بتوان به نتیجه رسید، عیب اساسی و جوهری نخواهد بود؛ مانند این که قاضی در جلسه دادرسی، دفاع یکی از طرفین دعوا را به صورت مستدل رد کرده اما در رأی اشاره ای به آن نکرده باشد. همانگونه که اشاره شد اوراق پرونده به صورت تساندی و تکمیلی موجب قناعت وجدان می شوند و در این مثال می توان ناقص بودن رأی را با مراجعه به صورت جلسه تنظیم شده، جبران نمود. این حالت را اصطلاحاً قصور در تسبیب گویند که عیب تسبیب محسوب نمی شود.

هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی شماره ۲۶۱-۱۳۹۱/۵/۹ که در مورد صلاحیت هیئت عمومی نسبت به رسیدگی به شکایت از مصوبه هیئت امنای صندوق

تأمین اجتماعی برای تعیین مدیرعامل مطرح شده بود، رأی به صلاحیت خود داد بدون این که استدلالی را بیان نماید و با عبارت «پس از بحث و بررسی راجع به صلاحیت هیئت عمومی در رسیدگی به شکایت و احراز صلاحیت با رأی اکثریت اعضاء در ماهیت شکایت وارد رسیدگی شد»؛ در حالی که طرف شکایت، این موضوع را در صلاحیت شعب می دانست زیرا رسیدگی به شکایت از «آئین نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی» در صلاحیت هیئت عمومی دیوان است و رسیدگی به شکایت از تصمیمات و اقدامات دولتی در صلاحیت شعبه‌های دیوان قرار دارد (سودمندی، ۱۳۹۸: ۱۲۹).

ادله‌ای که به دادرس ارائه می‌شود باید مورد تناظر و رسیدگی کامل قرار گیرد؛ بنابراین چنان چه متهم یا خواننده، صدور سند از سوی خود را انکار نماید نمی‌توان حکم به برائت ایشان داد بلکه باید تحقیق کافی صورت گیرد و حداقل از کسی که سند را نوشته است تحقیق گردد تا واقعیت کشف شود (حکم شماره ۷۱۲-۵ مهر ۱۳۰۹ دادگاه عالی انتظامی قضات). ممکن است گفته شود تحقیق درباره ادله مبتنی بر قاعده ممنوعیت تحصیل دلیل می‌باشد و این قاعده در دادرسی مدنی و کیفری و اداری به شکل یکسانی اجرا نمی‌شود بلکه قاضی کیفری که در پی کشف حقیقت است، مقید به این قاعده نیست اما قاضی مدنی که محدود به فصل خصومت است نمی‌تواند خودش، تحصیل دلیل کند. قاعده ممنوعیت تحصیل دلیل گرچه برای نخستین بار در ماده ۵۷ قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ برقرار شده بود اما در ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ تعدیل گردید و در حال حاضر نیز عده‌ای به تعدیل آن توسط ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ قائل شده اند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۲۹) اما عده‌ای هم عقیده دارند این قاعده حتی در دادرسی های حقوقی نیز منسوخ شده است (پوراستاد، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

۳- ضمانت اجرای معیوب بودن تسبیب

تسبیب رأی، مهم‌ترین بخش رأی می‌باشد؛ بنابراین اگر عیب اساسی داشته باشد موجب بطلان و بی‌اعتباری رأی خواهد بود. این اثر در برخی قوانین به صراحت بیان شده است (بطلان قانونی) و برخی قوانین نیز تصریحی ندارند؛ زیرا بطلان آراء معیوب یک اصل و قاعده کلی می‌باشد که تشخیص آن برعهده قاضی گذاشته شده است و قانونگذار نمی‌تواند مصادیق آراء باطل را احصاء کند (بطلان قضائی). عیب آراء و تصمیمات قضائی یا شبه قضائی چنان چه عیب جوهری و اساسی باشد قطعاً موجب بی‌اعتباری رأی می‌شود و عیب تسبیب نیز از جمله همین عیوب است، مخصوصاً اگر رأی به کلی فاقد تسبیب بوده و ارکان تسبیب، معیوب باشد (انور طلبه، ۲۰۰۵: ۴۲۶).

بند پ ماده ۴۵۵ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نحوه تصمیم‌گیری دادگاه تجدیدنظر در مورد آراء مخالف قانون را چنین بیان کرده است: «چنان چه رأی تجدیدنظر، خواسته را مخالف قانون تشخیص دهد با استدلال و ذکر مبانی و مستند قانونی، آن را نقض و در ماهیت، انشای رأی می‌کند.» مخالفت با قانون در این ماده به صورت مطلق بیان شده و اطلاق عبارت، بیانگر آن است که هرگونه مخالفتی با قانون موجب نقض رأی می‌شود اما این اطلاق با بخش‌های دیگری از قانون تعدیل شده است، مانند تبصره همین ماده که مقرر می‌دارد: عدم رعایت تشریفات دادرسی، موجب نقض رأی نیست مگر آن که تشریفات مذکور به درجه‌ای از اهمیت باشد که موجب بی‌اعتباری رأی شود؛ پس باید میان اصول یا قواعد و مقررات تشریفاتی تفکیک کرد؛ مقررات اساسی و بنیادین دادرسی بر اساس مفهوم قسمت اول تبصره، موجب بطلان رأی است و مقررات مربوط به تشریفات در صورتی موجب بطلان رأی می‌شود که اهمیت زیادی داشته باشد و تشخیص درجه اهمیت برعهده قاضی می‌باشد (بطلان قضائی). ماده ۴۵۷ نیز در تکمیل ماده ۴۵۵ مقرر می‌دارد: «اگر رأی تجدیدنظر خواسته از نظر تعیین مشخصات طرفین یا تعیین نوع و میزان مجازات، تطبیق عمل با قانون، احتساب محکوم‌به یا خسارت و یا مواردی نظیر آن، متضمن اشتباهی باشد که به اساس

رأی لطمه وارد نسازد، دادگاه تجدیدنظر استان، رأی را اصلاح و آن را تأیید می‌کند و تذکر لازم را به دادگاه نخستین می‌دهد.» در این ماده نیز مفهوم قید «متضمن اشتباهی باشد که به اساس رأی لطمه وارد نسازد» بیانگر آن است که هر عیبی در تسبیب موجب بطلان رأی نیست.

همین وضعیّت در مورد فرجام‌خواهی از آراء نیز وجود دارد و بند ب ماده ۴۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «هرگاه رأی مخالف قانون یا بدون توجه به ادله و مدافعات طرفین صادر شده باشد یا رعایت تشریفات قانونی نشده و آن تشریفات به درجه‌ای از اهمیّت باشد که موجب بی‌اعتباری رأی شود، شعبه دیوان عالی کشور، رأی را نقض و به شرح زیر اقدام می‌کند...»؛ در این ماده به دو حالت اشاره شده است؛ در قسمت نخست، مخالفت رأی با قانون (تسبیب قانونی) و عدم توجه به ادله و مدافعات طرفین (تسبیب مادی)، مستوجب بطلان رأی دانسته شده و قرینه مقابله با قسمت دوم، نشان می‌دهد که منظور، مخالفت با مقررات اساسی است که غیر از تشریفات دادرسی می‌باشد که در هر صورت، موجب بطلان رأی است اما قسمت دوم ماده مربوط به تشریفات دادرسی می‌باشد که به صورت مطلق، موجب بطلان رأی نیست بلکه مخالفت با تشریفات باید مهم باشد.

به هر حال، ضمانت اجرای معیوب بودن تسبیب، حالت‌های مختلفی دارد و تشخیص این که موجب بطلان رأی می‌شود یا خیر، بر عهده مقام بازبینی کننده است که در دادرسی‌های قضائی، دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور می‌باشد و در دادرسی‌های اداری، دیوان عدالت اداری است که شعبه بدوی، آراء و تصمیمات دولتی را ارزیابی می‌کند و شعب تجدیدنظر نیز مرجع ارزیابی شعب بدوی هستند. همچنین رسیدگی در شعب مراجع شبه قضائی، دو مرحله‌ای است و اگر آراء شعب بدوی مانند هیئت‌های رسیدگی به تخلفات کارکنان یا هیئت‌های حل اختلاف، مورد اعتراض قرار گیرد، در شعب تجدیدنظر که معمولاً در استان‌ها یا وزارتخانه‌ها تشکیل می‌گردد، رسیدگی می‌شود.

۴- عیوب غیر مبطل

در صورتی عیوب تسبیب، لطمه به اعتبار رأی وارد می‌کنند که ارکان تسبیب را متزلزل نمایند و موجب ابهام و تردید شوند به گونه‌ای که نتوان به صورت قاطع و روشن، نتیجه را فهمید. ممکن است رأی به صورت استاندارد و مطلوب نبوده و عیب‌هایی داشته باشد، اما این عیب‌ها در درجه‌ای از اعتبار نباشد که رأی را بی‌اعتبار سازد. تشخیص جوهری بودن یا نبودن تسبیب بر عهده قضات عالی رتبه‌ای است که رأی را مورد بازبینی قرار می‌دهند که معمولاً دادگاه تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری هستند. با وجود این، ممکن است دادگاه نیز عیوب کیفرخواست را اساسی و باطل کننده تشخیص دهد چنان که مرجع تجدیدنظر نسبت به آرای غیر قطعی شوراها رسیدگی کننده به تخلفات چنین اختیاری دارد، مانند هیئت تجدیدنظر رسیدگی کننده به تخلفات اداری کارمندان یا تخلفات اعضای هیئت علمی دانشگاه.

یکی از عیوب غیر مبطل، زیاده‌گویی و اطاله در رأی است؛ یعنی استدلال‌هایی صورت گیرد که نیازی به آنها نیست. ضرورتی ندارد که قاضی، تمامی دلایل و استدلال‌های طرفین را در رأی خودش بیاورد و حتی واژه‌ها را تعریف کند مگر این که ضرورت داشته باشد. به عنوان مثال، اگر قاضی کیفری استدلال نماید که عمل متهم، انتقال مال غیر بوده و متهم، آن را رد کند باید استدلال نماید که ارکان انتقال مال غیر چیست و چگونه بر عمل متهم تطبیق می‌کند اما ضرورتی ندارد که تعریف‌های حقوقی انتقال مال غیر و اختلاف حقوقدانان را به تفصیل ذکر کند. اما به هر حال، اگر قاضی دچار خطا شده و رأی را با مقاله علمی اشتباه گرفته و مباحث طولانی علمی را مطرح کند، موجب بطلان رأی نخواهد بود. ممکن است تسبیب با اجمال فراوان نیز صادر شده باشد که عیب به حساب می‌آید اما این عیب نیز باطل کننده رأی نیست مگر این که برخی جهات مادی و قانونی، فراموش شده باشد.

تسبیب، جزئی از رأی است؛ بنابراین باید ضمن رأی و همزمان با آن باشد. ممکن است قاضی، قبل از صدور رأی یا پس از آن، در نوشته جداگانه‌ای، تسبیب را ذکر نماید که امری نامتعارف و معیوب است اما بعید به نظر می‌آید که چنین عیبی موجب بطلان رأی باشد و آن چه در تسبیب اهمیت دارد آن است که اشخاص ذینفع و مقام بازبینی کننده، متقاعد شوند که رأی صادر شده مبتنی بر دلایل موجه بوده و بر اساس هوی و میل شخصی، صادر نگردیده است و چنین هدفی با تسبیب مزبور نیز محقق می‌گردد. عیب در صورتی موجب بطلان تصمیم می‌شود که نتیجه را تغییر دهد؛ پس اگر دادگاه، عمل متهم را با ماده‌ای از قانون تطبیق دهد که ارتباطی با موضوع ندارد اما مجازات تعیین شده، همان مجازاتی باشد که در ماده قابل استناد، پیش‌بینی شده است (حکم شماره ۱۵۴۸-۲۰ مرداد ۱۳۱۹) (بروجردی عبده، ۱۳۱۸: ۲۱)؛ یا مثلاً قانون دارای ماده ۴۵ و ۴۵ مکرر باشد و دادگاه به جای ماده ۴۵ مکرر به ماده ۴۵ استناد نماید اما مضمونی که در رأی آمده است همان مفاد ماده ۴۵ مکرر باشد (حکم شماره ۲۸۰-۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۹ شعبه ۵ دیوان عالی کشور) (متین، ۱۲۹: ۱۳۸۰) اما اگر مجازات تعیین شده غیر از مجازاتی باشد که باید تعیین می‌گردید، موجب بطلان رأی خواهد بود (حکم شماره ۱۰۱۵-۱۲ بهمن ۱۳۱۰ دادگاه عالی انتظامی قضات).

ملاک اصلی برای باطل کنندگی یا عدم باطل کنندگی عیوب تسبیب، جوهری و اساسی بودن عیوب است اما شاخص معینی برای آن تعیین نشده است، بلکه مراجع تجدیدنظر در آراء و تصمیمات غیر قطعی با توجه به نوع عیب و اثر آن تصمیم می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

یکی از قواعد مهم دادرسی‌های کیفری، مدنی و اداری، قاعده تسبیب است. قاعده تسبیب به معنای آن است که مرجع تصمیم‌گیرنده باید جهات مادی و قانونی تصمیم خود را در تصمیمش بیاورد تا آن تصمیم، قابل ارزیابی باشد و طرفین دعوا نسبت به منصفانه بودن تصمیم، متقاعد گردند. گرچه مقررات مبسوطی وجود ندارد که قضات

چگونه قاعده تسبیب را اجرا کنند اما اصل لزوم تسبیب در قانون اساسی و قوانین دادرسی کیفری و مدنی و اداری مورد تصریح قرار گرفته است. به صورت کلی می توان گفت که اگر تسبیب معیوب بوده و عیب آن، جوهری و اساسی باشد موجب بطلان رأی می شود، اما تصریحی در قانون وجود ندارد که مصادیق تسبیب معیوب کدام است. آن چه در این مقاله به عنوان نمونه های عیوب تسبیب بیان گردید، مصادیق تمثیلی هستند. ضمانت اجرای تسبیب معیوب نیز در قانون به صراحت پیش بینی نشده است بلکه قانونگذار، نظریه «بطلان قضائی» را پذیرفته است؛ یعنی قضات مسئول بازبینی آراء، حسب مورد تصمیم می گیرند که آیا عیب تسبیب، در درجه ای از اهمیت قرار دارد که موجب بطلان تسبیب شود یا خیر؟ البته در پاره ای از موارد مانند عدم صلاحیت ذاتی دادگاه، حکم به بطلان تصمیمات شده است اما این موارد، محدود هستند و مناسب است دامنه آنها توسعه داده شود.

با توجه به تحقیقاتی که در مورد عیوب تسبیب انجام شد، پیشنهادهای زیر نیز در این زمینه کارساز خواهد بود:

۱. مناسب است قانونگذار مقرراتی را برای نحوه اجرای قاعده تسبیب وضع نماید تا وحدت رویه به وجود آید.
۲. گرچه پیش بینی تمامی مصادیق عیوب تسبیب امکان ندارد، اما می توان مصادیق مهم عیوب اساسی تسبیب را در قانون پیش بینی کرد.
۳. نظریه بطلان قانونی به صورت مطلق، قابل اعمال نیست اما قانونگذار می تواند میان نظریه بطلان قانونی و بطلان قضائی، جمع کرده و راه میانه ای را در پیش گیرد؛ بدین صورت که برای عیوب اساسی تسبیب، ضمانت اجرای بطلان در نظر گیرد و ضمانت اجرای سایر مصادیق بطلان را برعهده قضات قرار دهد.
۴. قاعده تسبیب و نظریه بطلان به اندازه اهمیتی که دارد برای قضات و مراجع تصمیم گیری شناخته شده نیست و باید آموزش کافی به ایشان داده شود.

۵. مناسب است یک داشبورد و بایگانی قضائی برای آرای معیوب تهیه شود و در اختیار قضات قرار گیرد تا متوجه آراء معیوب و تسبیب ناقص گردیده و در آراء خود مراقبت نمایند و آنها را تکرار نکنند.

منابع

- ابراهیم، سید احمد (۲۰۰۱م)، **الدفوع المدنیه و عوارض الخصوم**، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۹۸۸م)، **لسان العرب**، ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- احمد ابوالرضا (۱۹۸۰م)، **نظریه الاحکام فی قانون المرافعات**، منشأه الدار المعارف، الاسكندریه.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۴۰۱)، **حقوق جزای عمومی**، ج ۱، چ ۶۸، تهران: میزان.
- استرآبادی عاملی، محمدامین (۱۴۲۶ق)، **الفوائد المدنیه**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- الرغبی، عوض (۲۰۰۶م)، **اصول المحاکمات المدنیه**، ج ۲، عمان: دار وائل.
- الفراء، عبدالله؛ الغرباوی، یوسف (۲۰۱۴م)، **الوجیز فی شرح قانون البينات فی مواد المدنیه و التجاریه**، مکتبه الطالب.
- المحمد اکیلانی (۲۰۰۲م)، **شرح قانون اصول المحاکمات المدنیه**، دار وائل.
- المصاروه، یوسف محمد (۲۰۱۰م)، **تسبیب الاحکام و قانون اصول المحاکمات المدنیه**، عمان: دار الثقافه.
- انور طلبه (۲۰۰۶م)، **بطلان الاحکام و انعدامها**، منشورات المکتل الجامعی فی الاسكندریه.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۱۸)، **اصول قضائی**، تهران: رهام.
- پور استاد، مجید (۱۳۸۹)، **پیدایش و چالش قاعده منع تحصیل دلیل**، مطالعات حقوق خصوصی، ۴، ۹۹-۱۱۹.
- رحمدل، منصور (۱۳۸۹)، **لطمه به اساس حکم**، مجله حقوقی دادگستری، ۷۰، ۹-۳۲.
- زارعی، محمدحسین؛ شجاعیان، خدیجه (۱۳۹۳)، **اصل غیر عقلایی بودن در حقوق اداری و انعکاس آن در آرای دیوان عدالت اداری**، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، ۴۵، ۱۰۵-۱۳۰.
- زراعت، عباس (۱۳۹۰)، **بطلان در آئین دادرسی کیفری**، تهران: میزان.
- سودمندی، عبدالمجید (۱۳۹۸)، **تحلیل مصادیق مستدل و مستند نبودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری و پیامدهای حقوقی آن**، مجله حقوقی دادگستری، ۱۰۸، ۴۳-۶۲.

- شهیدی، موسی (۱۳۴۰)، موازین قضائی، محکمه عالی انتظامی قضات، چاپخانه علمی.
- صانعی، پرویز (۱۳۷۴)، حقوق جزای عمومی، ج ۱، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- عباس العبودی (۲۰۰۹م)، شرح قانون اصول المحاکمات المدنیه، دار الثقافه.
- عبدالحمید الشواری (بی تا)، التسیب للاحکام المدنیه و الجنائیه، منشأه المعارف.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کشاورز صدر، محمدعلی (۱۳۴۸)، آئین و رویه دادرسی کیفری، تهران: ابن سینا.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران: میزان.
- متین، احمد (بی تا)، مجموعه رویه قضائی (بخش کیفری)، تهران: چاپخانه.
- ملک‌اوی، بشار عدنان؛ مساعده، نائل؛ منصور، أمجد (۲۰۰۸م)، شرح نصوص قانون اصول المحاکمات المدنیه الاردنی، دار النشر و التوزیع.
- نوریها، رضا (۱۳۸۳)، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران: کتابخانه گنج دانش.